

توافق هسته ای به منزله پذیرفتن ایران بعنوان یک قدرت منطقه ای است



صدای انترناسیونالیستی

Homepage: www.internationalist.tk

E-mail: internationalist.voice@gmail.com

در رابطه با توافق هسته ای نوشته ای تحت عنوان "معامله و مصالحه هسته ای با جمهوری اسلامی ایران منعکس کننده تغییرات در خاورمیانه است!" [۱] در وبلاگ رفقای کمونیست انترناسیونالیست انتشار یافته است. ما جهت گیری کلی نوشته را علیرغم اینکه ابهامات و اشتباهاتی دارد، انترناسیونالیستی ارزیابی کرده، لذا در این نوشته سعی می کنیم به پاره ای از این ابهامات نگاهی بیفکنیم.

بیان اینکه معامله و مصالحه هسته ای با جمهوری اسلامی ایران منعکس کننده تغییرات در خاورمیانه است، هیچ افق انترناسیونالیستی را ارائه نمی دهد. تغییرات زیادی در خاورمیانه قبل از توافق وجود داشته و بعد از توافق هم ادامه خواهد داشت. اولین تغییر استراتژیکی در جریان فروپاشی جهان دو قطبی، با جنگ خلیج صورت گرفت که در روند آن آمریکا با صلح اسلو بین فلسطین و اسرائیل تلاش نمود، موقعیت خود را تحکیم بخشید. دومین تغییر بعد از حمله ۱۱ سپتامبر با نام گذاری محور شرارت از طرف بوش رئیس جمهور آمریکا و با جنگ افغانستان شکل گرفت. سپس جنگ عراق و اخیراً نیز توافق هسته ای با ایران مکمل این تغییرات است. اما معامله و مصالحه ایران با آمریکا علیرغم شعارهای ضد آمریکایی، از دیر باز چه در رابطه با گروگانگیری، چه در حمایت از حمله آمریکا به افغانستان و همچنین حمله آمریکا به عراق وجود داشته است و در رابطه با دیگر تحولات منطقه نیز همکاریهای پشت پرده در جریان است. این معامله و مصالحه در راستای منافع تمامی امپریالیستها و بخصوص امپریالیسم ایران بوده است که سعی کرده از تحولات همسایه های خود در راستای منافع امپریالیستی نهایت بهره برداری را بکند. بازتاب این تحولات در تغییرات داخلی نیز منجر به روی کار آمدن رئیس جمهور به ظاهر معتدل تر (محمد خاتمی) و سپس روحانی در حال حاضر انعکاس یافته است. این واقعیت که آمریکا در هرج و مرجی که ایجاد کرده در باتلاق گیر کرده است، جسارت لازم را برای ایران فراهم کرد تا از موقعیت پیش آمده برای پیشبرد منافع امپریالیستی خود در فضای ایجاد شده، نهایت استفاده را بعمل آورد. با این توضیحات به مقاله بر میگردیم. مقاله می نویسد:

"در پی اشغال فاجعه بار عراق، اوپاما باید بین قدرت های منطقه ای تعادل برقرار کند. تلاش برای رسیدن به این توافق، اساساً به دلیل تغییر توازن قوا در صحنه بین المللی و در تداوم حمله و اشغال عراق توسط ایالات متحده آمریکا و بریتانیا، صورت گرفت."

نگاهی به جهان دو قطبی قبل از جنگ اول خلیج و اشغال عراق به ما کمک می کند تا بهتر بتوانیم ارزیابی صحیحی در راستای تلاش اوپاما برای تغییرات در خاورمیانه انجام دهیم. برای چند دهه ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، در راستای حفظ نفوذ خود در منطقه خاور میانه از دارو دسته های بورژوائی یا دولت های گوناگون در برابر همسایگان، در رقابت های امپریالیستی خود، حمایت میکردند. بعد از سقوط بلوک استالینیستی و ناپدید شدن دو بلوک، خاورمیانه برای امپریالیسم آمریکا اهمیت بیشتری پیدا کرد. شروع جنگ خلیج اولین تلاش آمریکا در جریان فروپاشی جهان دو قطبی برای به رخ کشیدن تفوق خود در جهان بخصوص برای رقبای اروپائی بود. امروزه تثبیت هژمونی آمریکا در این منطقه به بخش مهمی از استراتژی جهانی آن بدل شده است. آمریکا برای تقویت موقعیت خود به عنوان تنها ابر قدرت جهان از طریق مانورهای مداوم نظامی و دخالت های نظامی، تلاش کرده است. اما از اولین جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ تا آشوب های

اخیر در عراق و پس از آن تغییر چند استراتژی، نتیجه هر بار به ایجاد رقبای جدید در منطقه و دشمنان تازه ای که باید همدیگر را مقهور کنند، منجر شده است. از اینرو تلاش های امپریالیسم آمریکا برای تحمیل یک نظم جدید در خاور میانه با مشکلاتی روبرو بوده است. کوشش های آمریکا در دفاع از هژمونی خود در افغانستان، عراق و جنگ بر علیه تروریسم و بطور خلاصه وضعیت در سراسر خاور میانه نشان می دهد که آمریکا نمی تواند هژمونی خود را بر منطقه مثل سابق اعمال کند. جنگ های منطقه ای در خاور میانه مثل جنگ افغانستان، جنگ اول خلیج، جنگ عراق و غیره تلاشی در راستای حفظ این هژمونی بوده است. در این میان رقبای ایالات متحده آمریکا، بخصوص اروپائیان از فرصت بدست آمده سعی در امتیاز گیری دارند. این مسئله را میتوان به کشورهای امپریالیستی کوچک مثل ترکیه، عربستان، ایران و غیره نیز تعمیم داد. ایجاد تعادل بین کشورهای امپریالیستی که سیاستی مغایر با آمریکا پیش می برند (همچون ترکیه و عربستان) و در راستای منافع امپریالیستی خود تلاش می کنند، دور از واقعیت و بیانگر عدم درک ماهیت امپریالیسم در عصر انحطاط سرمایه داری است که به آن مجدداً باز خواهیم گشت. مقاله این چنین ادامه میدهد:

" تفاهم و برقراری مناسبات حسنه با امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا در جای خود یک رخ داد مهم بشمار میرود."

برقراری مناسبات حسنه با "امپریالیستها" ابهام برانگیز و گنگ است. این جمله چنین القاء می کند که گویا کشورهای کوچک امپریالیستی چون ایران، ترکیه، پاکستان و غیره امپریالیست نیستند و امپریالیست به کشورهای زورگو و متجاوز چون آمریکا، بریتانیا، روسیه، آلمان و غیره محدود می شود. برای ما امپریالیسم، مرحله ای از تکامل سیستم جهانی سرمایه داری است و این چنین از رزا لوکزامبورگ آموختیم:

"سیاست امپریالیستی توسط چند تا دولت بخصوص ایجاد نشده است، آن محصولی از یک مرحله در تکامل سرمایه داری جهانی است، که هرگز نمی تواند به اقدامات یک دولت محدود شود و هیچ کشوری به تنهایی قادر به بیرون آمدن از آن نیست" [۲].

چرا که امکان انباشت سرمایه در یک دولت ملی و در انزوای مطلق وجود ندارد، چرا که سرمایه داری یک سیستم جهانی است. رزا لوکزامبورگ این چنین می آموزد:

"اعتقاد به امکان انباشت در یک «جامعه سرمایه داری منفرد» اعتقاد به این که «سرمایه داری حتی بدون گسترش قابل تصور است» فرمول تئوریک یک گرایش تاکتیکی مشخص است. این برداشت مرحله ای امپریالیسم را نه ضرورتی تاریخی، نه جدال تعیین کننده بین سرمایه داری و سوسیالیسم، بلکه اختراع مغرضانه عده ای از احزاب ذینفع تلقی می کند، می کوشد بورژوازی را قانع کند که امپریالیسم و نظامی گری، حتی از نقطه نظر منافع بورژوازی زیان آور است تا به این ترتیب بتواند با منفرد ساختن مشتی از به اصطلاح احزاب ذینفع بلوکی را بین پرولتاریا و قشر وسیع بورژوازی به وجود آورد با این دیدگاه که امپریالیسم را «خفه کنند» و آن را «با خلع سلاح ناقص» و «کندن نیش» آن وادار به تسلیم سازند." [۳]

این مسئله شامل حال ملت‌های کوچک نیز می‌شود. شکل‌گیری یک دولت ملی هر چند کوچک بیانگر شکل‌گیری یک دولت امپریالیست هر چند کوچک است. در عصر انحطاط سرمایه‌داری تمامی دولت‌ها صرف نظر از بزرگی و کوچکی شان امپریالیست هستند.

"دستجات مختلف بورژوازی محلی از طریق پذیرش اعانه، مشاوره و سلاح علاوه بر اینکه نقش مباشر را برای قدرتهای بزرگ امپریالیستی ایفا می‌کنند به محض اینکه قدرت دولتی را گرفتند خود امپریالیست می‌شوند. هیچ ملتی نمی‌تواند سرمایه را در انزوای مطلق، انباشت کند، آنها هیچ چاره‌ای ندارند جز اینکه سعی کنند خودشان را به هزینه ملت‌های عقب مانده گسترش دهند، بنابراین خودشان را درگیر سیاست تسخیر و فتح، مبادله بازرگانی نامتعادل و غیره نمایند. در طول دوره انحطاط سرمایه‌داری تمامی دولت‌های ملی امپریالیستی هستند." [۴]

با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، بقول لنین عصر جنگ‌های امپریالیستی و انقلاب‌ها شروع گردید. در دوران انحطاط سرمایه‌داری، با نگاه مارکسیستی تمام جنگ‌ها خصالت امپریالیستی و تمام کشورها خوی امپریالیستی دارند، تمام کشورها چه کوچک و چه بزرگ رویای تسخیر یا تخریب همسایه خود را دارند. می‌خواهند نفوذ ویژه در منطقه یا قاره یا کل جهان داشته باشند. دولت امپریالیستی ایران نیز برای چندین دهه است که جاه‌طلبی‌های امپریالیستی خودش را دارد تا یک قدرت منطقه‌ای باشد. عراق یکی از رقبای ایران در منطقه بود و این رقابت یکی از علل جنگ بین ایران و عراق در سال ۱۳۵۹ بود. تحمیل یک حکومت دینی بنیادگرا در ایران پس از تحولات سال ۱۳۵۷ بیان یک روند غیر منطقی در زندگی بورژوازی و علامت زوال جامعه سرمایه‌داری بوده است. اما این ایران را از اینکه به عنوان یک بازیگر امپریالیستی ایفا نقش کند باز نداشت. ایران در راستای منافع امپریالیستی خود به دنبال حمایت از شیعیان منطقه با شعارهای مذهبی و به ظاهر غرب ستیز، تلاش دارد تا در مناطق تحت سیطره عربستان سعودی نفوذ کند و رقیب او نیز با تقویت واگرایی در مناطق سنی نشین ایران، با او رقابت می‌کند.

مقاله می‌نویسد: "تهاجم و اشغال عراق نه تنها برای میلیون‌ها نفر از ساکنان عراق، بلکه برای معماران جنگ نیز یک فاجعه بود. چرا که محدودیت‌ها و ناتوانی ایالات متحده و بریتانیا را بیش از پیش به وضوح نشان داد. امید این دولت‌ها برای ایجاد یک نظم جدید در خاورمیانه از طریق حذف یا خنثی‌سازی نیروهای متخاصم، به ناامیدی مبدل شد. در حال حاضر این ناتوانی و ضعف بشکل طرح معامله و مصالحه با رژیم ایران خود را بروز میدهد."

پس با توضیحاتی که دادیم نمی‌توانیم امپریالیسم را سیاست دولت بخصوصی و یا جناح خاصی قلمداد کنیم. گویا اشغال فاجعه بار عراق، سیاست غلطی بوده که امریکا اتخاذ کرده است. جنگ امپریالیستی ریشه در نظام جهانی سرمایه‌داری دارد (بحران تاریخی سرمایه‌داری)، وقتی که هیچ راه حلی دیگر سازگار نیست، تنها راه حل جنگ است. علت اصلی جنگ بر این نکته دلالت دارد که از اقتصاد غیر منطقی (کاپیتالیستی) سرچشمه می‌گیرد، لذا نمی‌توانیم از آن نتیجه بگیریم که حاکمان سرمایه‌داری برای کاهش ارزش سرمایه آگاهانه به جنگ می‌روند. از یکطرف جنگ جیب کمپانی‌های اسلحه‌سازی و آن کمپانی‌هایی که برای برنامه‌های بازسازی با آنها قرارداد بسته می‌شود را پر می‌کند، از سوی دیگر خود سرمایه ثابت (تاسیسات) و سرمایه متغیر (کارگران) را از بین می‌برد اما این به معنی بهبود اقتصاد در خلال جنگ نمی‌باشد. ارقامی که امریکا برای

جنگ هزینه می کند و رای سودی است که کمپانی های اسلحه سازی و شرکت های بازسازی کننده، دریافت می کنند. از این رو پیشروی بسوی نظامی گری، خوی امپریالیستی است.

نباید فراموش کرد، سیکل بحران سرمایه داری در دوران ترقی سرمایه داری با دوران امپریالیستی آن تفاوت دارد. در دوران ترقی سرمایه داری جنگ ابزاری بود که از طریق تخریبی که بوجود می آورد ارزش سرمایه را کاهش می داد و بازسازی می توانست صورت گیرد، اما امروزه روند تاریخی جنگ امپریالیستی بر بستری از تخریب و عقیم سازی ابزار تولید و رفاه اجتماعی قرار دارد. این توصیفی است که از سرمایه داری منحط در سطح جهانی بعمل می آوریم، ماهیت جنگ امپریالیستی بر بستر آخرین نقطه ای است که بحران تاریخی سرمایه داری فرا می رسد. از این رو بین گرگ های امپریالیستی، ماهیتا تفاوتی وجود ندارد و تنها راه حل انقلاب پرولتاریایی جهانی است.

مقاله ادامه میدهد:

"جنبش های اجتماعی سال ۲۰۱۱ در شمال آفریقا و خاورمیانه، در ابتدا ضرباتی را به قدرت های غربی وارد کرد. برخی از متحدان کلیدی در منطقه، به خصوص مبارک، به حاشیه رانده شد. بیم آن میرفت که قیام های اجتماعی به دیگر کشورها سرایت کرده و فراتر از سرنگونی اقتدارگرایان و دیکتاتورها پیش رود و به مرور منجر به تحولات اساسی در جامعه گردد."

جنبش های اجتماعی برآمده از جامعه و به طبقات خاصی از جامعه مربوط هستند. در کشورهای پیرامونی سرمایه و به خصوص در جوامع آسیایی، بورژوازی این قبیل جوامع ناکارآمد بوده است و در برخورد با وظایف دمکراتیکی که می بایست سده ها پیش حل می کرد ناتوانی خود را بارها و بارها نشان داده است. در نتیجه در سرمایه پیرامونی ما با وظایفی روبرو هستیم که از یک سو ریشه در عدم حل آنها توسط بورژوازی دارد و از سوی دیگر با وظایفی که دقیقاً ناشی از ماهیت سرمایه داری کنونی است. گره خوردن این دو مسئله یعنی در هم آمیختگی مسائل دمکراتیک و سوسیالیستی به دو رویکرد عمده در جنبش سوسیال دمکراسی منجر شده بود. از یکطرف بلشویک ها بودند که می گفتند مسائل دمکراتیک را طبقه کارگر با انقلاب سوسیالیستی به سر انجام خواهد رساند و از طرف دیگر منشویک ها که این وظایف را بعهد بورژوازی سپرده بودند. برآمد انقلاب اکتبر بر تز دو مرحله ای انقلاب خط بطلان کشید و لنین با تزه های آوریل خود به اصلاح تز خود پرداخت. مطالبات دمکراتیک، در کشورهای دیکتاتور زده و یا جابجائی مهره های ناپسند در روبروای سیاسی سرمایه یعنی حاکمان مستبدی چون مبارک و قذافی ضربه ای به قدرتهای غربی نیست بلکه حاکمان جدید خود مهره هائی در سیستم سرمایه داری هستند. از افق انترناسیونالیستی ضربه به قدرت زمانی مفهوم پیدا می کند که ماهیت مبارزه طبقاتی پرولتری باشد. جنبش های شمال آفریقا و خاورمیانه خود بخشی از جنبش اعتراض جهانی بوده است که متأسفانه در روند خود بیشتر شکل جنبش ضد دیکتاتوری بخود گرفت تا یک جنبش ضد سرمایه داری. حتی جنبش های اجتماعی که مطالبات ضد سرمایه داری را مطرح می کنند، بدون سلاح حزب کمونیست بین المللی نمی توانند پیشروی کنند و تغییرات اساسی بوجود آورند، مثال بارز آن اعتراضات کارگری در دهه ۸۰ میلادی در لهستان است. این همیشه از امتیازهای بورژوازی بوده است که استقلال طبقاتی شکل نگیرد، دامن زدن به مبارزه حول مسئله قومی، مذهبی، نژادی یکی از تاکتیک هایی است که

بورژوازی از آن استفاده می کند. در شرایط امروزه این ضعف پرولتاریای جهانی است که نمی تواند از این خصومت ها جلوگیری کند و به شکل یک طبقه اجتماعی ظاهر شود. متأسفانه مفاهیمی چون استقلال طبقاتی، ضرورت آگاهی طبقاتی و از همه مهمتر ضرورت حزب کمونیست انترناسیونالیست در مقاله غایب است.

مقاله سپس می نویسد: "اولین شورشهای اجتماعی در حاشیه قرار گرفت، تا جائیکه تلاش های طبقه کارگر و فرودستان برای درهم شکستن ستم و استثمار سرمایه داری با عدم موفقیت روبرو شد. اما متعاقب آن ضد انقلاب حاکم نه تنها نتوانست موقعیت قبلی امپریالیسم را ترمیم کند، بلکه اعمال نفوذ امپریالیسم را هر چه بیشتر تقلیل داد. (.....). این واقعیت که داعش و دیگر گروه های بنیادگرا در بطن چنین گذشته ای بود که بطور دینامیک بسط و توسعه یافتند، مشکلات امپریالیسم را هر چه بیشتر تقویت کرده است."

چرا شورش های اجتماعی در حاشیه قرار گرفت؟ آیا هر شورش و اعتراضی حتی ضد سرمایه داری می تواند سرمایه را به چالش بطلبد؟ آیا بدون سنت های جا افتاده پرولتری و بدون مبارزه طبقاتی فرا ملی می شود سرمایه داری را به چالش کشید؟ شورش های اجتماعی چه آنهایی که در کشورهای بزرگی چون آمریکا شکل گرفتند، نود و نه درصدیها - چه آنهایی که در کشورهای پیرامونی حول خواسته های دمکراتیک چون حذف دیکتاتورها را در سر می پروراندند، از سوئی بخاطر معضلات درونی خود و از سوی دیگر چون یک حرکت با ماهیت پرولتری نبودند، در روند خود اضمحلال شدند. هر اعتراضی، حتی طبقاتی در غیاب حزب طبقاتی جهانی منجر به شکست می باشد.

ضد انقلاب حاکم همان امپریالیسم و ضد انقلاب است، نمی توانیم آنها را در مقابل هم بصورت ، تز، آنتی تز و سنتز قرار دهیم. چگونه نفوذ امپریالیسم تضعیف شد، در حالیکه مقاله اظهار میدارد تلاش های طبقه کارگر و فرودستان برای درهم شکستن ستم و استثمار سرمایه داری با عدم موفقیت روبرو شد؟ آیا نفوذ امپریالیسم تضعیف شد، یعنی نفوذ آمریکا تضعیف شد؟ چگونه جانوران وحشی داعش مشکلات امپریالیسم را تقویت کردند؟ خود دولت های امپریالیستی در شکل گیری و گسترش داعش چه نقشی داشته اند:

"سه منبع و سه جزء اصلی تشکیل دهنده داعش همواره کشورهای عربستان سعودی، قطر و ترکیه بوده اند. عربستان سعودی اگرچه حمایت مالی از داعش داشته است، اما نقش اصلی عربستان سعودی ایفای نقش ایدئولوژیک بوده است. عربستان سعودی در تکامل ایدئولوژی (سلفی- وهابی) داعش نقش بسزایی ایفا کرده است. قطر نقش تامین کننده مالی داعش را ایفا کرده است. ترکیه علیرغم اینکه کمک های نظامی ارسال کرده است، اما نقش اصلی ترکیه ایفای نقش لجستیک برای داعش بوده است. با این حال نباید از نقش کشورهای غربی و بخصوص آمریکا در شکل گیری داعش صرف نظر کرد. اخیراً سایت خبری " قبل از اخبار " با استناد به گزارش محرمانه پنتاگون می نویسد که غرب به داعش بعنوان یک ابزار استراتژیک نگاه می کرده است." [۵]

مقاله سپس ادامه می‌دهد: "قدرت های اصلی امپریالیستی ضعف متحدان عرب سنتی خود را احساس کرده و از پیشروی سریع داعش به وحشت افتاده اند. آنها مجبور شدند تا در این رابطه به دنبال متحدین جدیدی باشند. از این رو رهبران منطقه خودمختار کردستان در عراق را مورد حمایت خود قرار داده اند."

همانطوری که قبلا نیز اشاره کردیم، عدم درک مارکسیستی مفهوم امپریالیسم، مانع از آن شده است تا کارکرد دولتهای امپریالیستی عربی برای کمونیست انترناسیونالیست قابل فهم باشد. اینکه چطور قطر از یک طرف داعش را حمایت مالی می کند و از طرف دیگر مواضع آن را بمباران می کند. اینکه چطور ترکیه با اقلیم کردستان رابطه نزدیک دارد و نفت اقلیم کردستان از طریق ترکیه صادر می شود، در همان حال مواضع «پ ک ک» را در داخل همان اقلیم کردستان بمباران می کند. و یا اینکه چطور گروههای تروریستی و جنبش های آزادی بخش به ابزاری در دستان دولت سرمایه بدل می شوند تا از این طریق ضمن اعمال فشار بر رقیبان خود، امتیاز و سهم بیشتری طلب کنند.

امیر جوادی

اول شهریور ۱۳۹۴

زیرنویس ها:

[۱] internationalist-communist.blogspot.com

[۲] بحران سوسیال دمکراسی – روزا لوکزامبورگ

[۳] انباشت سرمایه- ضد نقد- روزا لوکزامبورگ

[۴] طبقه یا ملت از جریان کمونیست بین المللی

[۵] صدای انترناسیونالیستی- تنش ها و توافقات امپریالیستی ص ۱۰